

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

همان طوری که قبلاً نسبت به مسأله استطاعت ذکر شد تحصیل استطاعت و کیفیتش بر عهده خود مکلف است، شارع نظر روی اتیان عمل دارد اما اینکه به چه نحوی اتیان شود این مسأله مربوط به مکلف است که به چه کیفیت آن را اتیان کند. ممکن است مکلفی استطاعت برای رکوب دابه و طیاره را داشته باشد ولی ترجیح می دهد با ماشین و یا پیاده به حج برود، در اینجا شارع او را ملزم نمی کند که حتماً این سفر را باید با طیاره انجام بدهی. چرا؟ چون به این نحوه استطاعت داری لذا باید پولت را خرج مقدمه بکنی. اتیان مقدمه به اختیار خود مکلف است. کما اینکه در روایات داریم که بسیاری از ائمه علیهم السلام سفر از مدینه به حج را ماشیاً انجام می دادند، مثلاً راجع به امام موسی بن جعفر علیه السلام آمده است که به کرات و مرات آن حضرت را ماشیاً در راه مکه مشاهده می کردند.

همچنین در باره امام مجتبی علیه السلام داریم^۱ در حالی که مرکوب ایشان جلوی حضرت می رفتند و این مرکوبها برای خود حضرت بودند منتهی سوارشان نمی شدند و پیاده می رفتند، یا راجع به حضرت سجاد علیه السلام که این سفر را با پای پیاده می رفتند.^۲ اینها در چه فضایی بودند، واقعاً در چه عالمی بودند؟

آن زمانی که ما مسأله استطاعت را بحث می کردیم صحبت راجع به این بود که حضرت - ظاهراً امام صادق علیه السلام - به یکی از اصحاب می گوید: چرا زن و بچه ات را به مکه نمی ببری؟ می گوید برای من هنوز آن طور استطاعت پیش نیامده است که بخواهم ببرم مثلاً نسبت به غذا و ... حضرت می فرماید که: أَطْعِمُ عِيَالَكَ الْحَلَّلَ وَالزَّيْتِ^۳. این چه مطلبی را می رساند؟ این چه قضیه ای را می رساند؟

۱- وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۸۵.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۷۶.

۳- عَنْ عَدَّافِرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْحُجِّ فِي كُلِّ سَنَةٍ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ اَلْعِيَالُ قَالَ فَقَالَ إِذَا مِتَّ فَمَنْ لِعِيَالِكَ أَطْعِمُ عِيَالَكَ الْحَلَّلَ وَالزَّيْتِ وَ حُجَّ بِهِمْ كُلَّ سَنَةٍ (وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۳۴).

این‌ها نکاتی است که یک فقیه در استنباط باید به آنها توجه کند نه اینکه بگوید که مقصود حضرت در اینجا بر حج استحبابی است مثل مرحوم شیخ حرّ که این روایت را بر حج استحبابی حمل کرده است و استطاعت را فوق این میزان از استطاعت خبز و زیت و اینها قرار داده است. ما در مطلب ایشان، شبهه داریم. برای چه باید این حج، حمل بر حج استحبابی شود؟ یعنی واقعاً اگر شخصی بتواند غذا و طعام خود را در طول سفر خبز و زیت قرار دهد و مریض هم نشود چرا نباید به مکه رود؟ حتماً بایستی در سفر چلوکباب و خورشت قیمه خورد و به این کیفیت باشد یا اینکه باید حج را به هر کیفیتی انجام داد. اتفاقاً مستحب است که انسان در سفر حج به خصوص پول خرج کند، خسیس بازی درنیورد. استحباب دارد هم برای خودش و هم برای سایر رفقه و افرادی که با او هستند. اما مسأله این است که اگر به آن کیفیت میسر نشد آیا باید انسان حج را ترک کند؟

حالا یک وقتی شخصی به این وضعیت نمی‌تواند. خب نمی‌تواند. اینجا حضرت در جایی بوده‌اند که می‌دانستند که آن شخص می‌تواند به این کیفیت انجام دهد. یعنی این قضیه حکایت از این مطلب می‌کند که این فریضه آن قدر اهمیت دارد و برای رشد و تکامل انسان حیاتی است و آن قدر این مسأله مسأله مهمی است - ما خبر نداریم - که حتی حضرت گفته‌اند اگر می‌توانید با نان و زیتون هم بچه‌هایت را اطعام کنی؛ بکن و آنها را به حج ببر، یعنی مسأله به این کیفیت است این قدر اهمیت دارد. منتهی الان دیگر قضایا شکل و صورت دیگری پیدا کرده است و منظور از استطاعت یک امر دیگری شده و تلقی از استطاعت یک مطلب دیگر شده است و اصلاً به‌طور کلی این گونه مسائل دیگر نسیاً نسیاً و مغفول‌عنها واقع شده است.

اینها نکاتی است که فقیه در تشخیص اهمیت موضوع و کیفیت توضیح و تفسیر ملاکات شرعی می‌تواند از این نکات استفاده کند یعنی این مسائل را مدّ نظر قرار بدهد. الان فقها صاف می‌گویند: حج استحبابی است، یعنی یک استحبابی می‌گوییم!! حال بر فرض که استحبابی هم باشد چطور امام علیه السلام تأکید دارند که در یک مسأله استحبابی زن و بچه‌ات را به سختی بینداز؟ اما در قضیه واجب وقتی که واجب است نکن، تصورش چطور می‌شود؟! من باب مثال بگویند: برای نماز استحبابی، تحصیل طهارت مائیه باید چهار فرسخ بروید، اما برای نماز واجب، واجب نیست، یعنی اگر بغل دست آب بود که بود و اگر آب نبود تیمم کن. این یعنی چه؟ این مطلب با ملاک خود تکلیف جور در نمی‌آید که برای نماز مستحبی یک فرسخ برو و آب پیدا کن ولی برای نماز واجب نمی‌خواهد یعنی اگر دو متری و سه متری بود، بیش از این؛ دو قدم حیف است بروی جلوتر، نماز را زودتر بخوان! درحالی که اهمیت

برای نماز واجب بیشتر است، حالا نگوئیم یک اندازه است.

من یک وقتی از مرحوم آقا رضوان الله علیه سؤال کردم که آن توجهی که باید برای نماز باشد طبعاً در نماز واجب است [نسبت به نافله] که باید توجه، قوی تر باشد و فکر بیشتر متوجه باشد. ایشان گفتند که: چه فرقی می کند؟ نماز، نماز است، هر دو توجه به خداست، یعنی وقتی که انسان رو به خدا می ایستد و می گوید الله اکبر، غیر از خدا دیگر نباید چیزی در کنار او قرار بگیرد، نه اینکه حالا واجب شدتش راجع به نماز مستحبی بیشتر است و باید چشمش را روی هم ببندد و به خودش فشار هم بیاورد که خطوط خواطر به کلی قلع و قمع و له شود، ولی در نماز مستحب، چک و سفته و فلان حرف و قضیه و فلان مطلب که در اینترنت خوانده است و در ذهنش آمد اشکال ندارد چون نماز مستحب است و مستحب که خیلی توجه نمی خواهد. این جور فکر کردن به خاطر این است که ما اصل نماز و حقیقت نماز را نفهمیده ایم که چیست؟ چه فرقی می کند؟ الله اکبر یعنی حذف همه امور ما سوی الله و جایگزینی الله به جای همه امور و به جای همه مسائل و همه شواهد. این اصل است.

آیا می شود تصور کرد که امام علیه السلام بفرمایند: در حج استحبابی عیال خود را سختی بده و با خبز و زیت اطعام کن، اما درباره حج واجب حتماً باید شیشلیک و کباب و جوجه داشته باشی تا حج برای تو واجب شود. این چه ملاکی است؟ این چه مناطی هست که تا خورشفت فسنجان و بادمجان قرمه سبزی نداشته باشی آن هم با آن کیفیت محسوسه، مستطیع نشده ای!! حتماً باید هواپیمایت بهترین هواپیما، فرست کلاس و بیزینس کلاس باشد و آن قسمت جلو هم بنشینی و از شما هم یک پذیرایی ویژه آن هم با سبیل نازکها انجام شود بعد آن وقت استطاعت برای تو تحصیل شده است!! نه آقا جان با طیارهٔ ۷۴۷ آمریکایی شیطان بزرگ شد که شد و اگر با آن طیاره نشد با طیاره شیطان کوچک، فرانسوی ایرباس شد که شد. - آن که شیطان بزرگ باشد پس لابد این شیطان کوچک است!!- و اگر رحمانی شد و با طیاره توپولوف روسی و چینی شد آن هم عیبی ندارد، خلاصه کالسکه و الاغ هم که شد، شد. چون بالاخره در مقابل شیطان یک رحمان هم لابد هست.

خلاصه خدمت شما معروض می دارم که این نحوه اتیان را شارع به دست خود انسان قرار داده است اصلاً با کشتی بیا سفر کن، لازم نیست که حتماً هوایی بروی هر جور خوشت می آید آن دیگر بسته به حال تو دارد. لذا روایاتی هم که داریم می بینیم این روایات بسته به حال و وضعیت می گویند و این روایات بسته به آن موقعیت خود شخص صحبت می کنند، بسته به آن حال و هوایی که خود او دارد، در بعضی از موارد شخص قابلیت ندارد، استعدادش را ندارد اما در بعضی موارد قابلیت و استعدادش را

دارد و می‌تواند انجام بدهد اینجاست که انسان از این موارد مختلف آن ملاک را باید بتواند استنباط کند. پس بنابراین جنبهٔ مقدمیت با خودش هست. اما مطلبی که در اینجا هست این است آن کسی که حج برایش واجب است دنبال یک نفر می‌گردد که فقط برود و حج انجام دهد. مثلاً یک نفر می‌گوید آقا بنده به حج می‌روم شما می‌خواهی از طرف تو حج میقاتی حج انجام بدهم؟ می‌گوید هزار تومان بگیر و این را انجام بده و یا پول گوسفند و احرام را خودت انجام بده، یا اینکه یکی را پیدا کند که قصد قربت دارد بگوید آقا من از طرف تو می‌روم و پول هم نمی‌خواهد بدهی. این حاجی دنبال یک همچین کارهایی بگردد. بالاخره خدا یک جایی در کاسه‌اش می‌گذارد. آنچه را که برای تو واجب است باید انجام بدهی، یعنی نباید کم بگذاری.

اینها چیزهایی است که باید گفت؛ یعنی در عین حال که یک مجتهد فتوا را برای مردم نقل می‌کند نباید مردم را به سمت خست سوق بدهد، نباید یک جوری انجام بدهد تا آن حالی که باید برای او پیدا شود پیدا نشود، آن عبوری که باید بکند نکند، آن حرکتی که باید بکند نکند. عموماً الان می‌گویند آقا لازم نیست که یک حج بلدی انجام بدهی، حج میقاتی هم می‌توانی بگیری اگرچه بر عهده‌ات بای‌نحوکان حج واجب بوده است و خودش هم می‌داند که اگر حج میقاتی پیدا نکرد واجب است که حج بلدی را انجام بدهد در اینجا خدا پدرش را درمی‌آورد، ولی در عین حال باز هم می‌گردد که اگر بشود یک مقداری پول کمتر بدهد. اینکه داری پول کمتر می‌دهی به چه عنوان و به چه نیت است؟ چرا می‌خواهی پول کمتر بدهی؟

می‌خواهی از خدا کم بگذاری دیگر، معنایش این است دیگر، یعنی خدایا من این پول را که باید در راه تو خرج کنم نمی‌خواهم خرج کنم می‌خواهم در راه چیزهای دیگر خرج کنم، می‌خواهم صبر کنم تا حسابم را با تو ارزان‌تر درآید. ای خدا به تو که می‌رسم حسابم ارزان‌تر است اما به بقیه که می‌رسم، نه. اگر دستبند بخواهم برای زخم بخرم یک طلای خوب و عالی می‌خرم، ولی پول حج را بخواهم بدهم برای حج میقاتی می‌دهم. یک گردنبند برای زخم می‌خواهم بخرم فلان قدر مایه می‌گذارم، یک چیزی برای خواهرم می‌خواهم بخرم، این کار را می‌کنم اما موقع اتفاق که شده به جای فلان غذا، غذای ارزان می‌دهم، دیگر در همه چیز این مسائل پیدا می‌شود. رفیقم وقتی به خانه من می‌آید برایش سه جور خورشت و غذا و کباب می‌گذارم، ولی وقتی قضیه امام حسین می‌شود می‌گویم حالا کم بگذار و عیبی ندارد حالا گوشتش را کم بکن، حالا برنجش هم برنج هندی سیانوری! (چیزهایی می‌گویند ان‌شاءالله که نیست) هندی بده چینی بده - چینی بهتر است چینی‌ها هم عجب موجودات عجیب غریبی‌اند، آدم

درست می‌کنند در خلقت خدا دست می‌برند. یک دفعه می‌بینی برنج چینی از کارخانه دربیاید. دیگر کارمان ان‌شاءالله به آنجا نرسد. توجه می‌کنید؟ به امام حسین که می‌رسد یک خرده مثل اینکه... ولی وقتی مهمان می‌آید آبرویمان می‌رود. امام حسین برایت آبرو ندارد؟ نکن، نکن مگر مجبوری؟ امام حسین دین توست، امام حسین غیرت توست، امام حسین ناموس توست، امام حسین همه چیز توست، وقتی تو داری از امام حسین کم می‌گذاری یعنی از ناموست کم می‌گذاری، از دینت داری کم می‌گذاری، از ایمانت کم می‌گذاری. حالا روزه است و حالا یک ماستی بده و ردش کن برود، اما وقتی که چند نفر ریش تراش و دو تا کراواتی و فکلی دعوت می‌کنی از اینجا تا آنجا برایشان برنامه می‌گذاری. این است؟ خوب ماشاءالله متدین هستی! خوب مؤمن هستی! خوب دیگر همه چیز را یاد گرفتی! خوب فهمیدید! خوب نسبت به مسائل مختلف و امثال ذلک، شناخت پیدا کردید!. توجه می‌کنید؟ همه اینها روی حساب است.

وقتی فقیه حکمی را برای شخصی تعیین می‌کند باید بگوید آن حجتی که برایت واجب بود را به همان کیفیت که خودت می‌خواستی بروی الان هم باید به همان کیفیت انجام بدهی. و اگر به کیفیت حج میقاتی انجام بدهی از تو ساقط نمی‌شود. و اگر اینطور انجام دادی خدا هم از آن طرف در کاسهات می‌گذارد! یک سرطان به جونت می‌اندازد آن وقت به جای آن حج، ده برابرش را باید پول خرج کنی و آخرش هم دراز بکشی، از آن بالا می‌افتی و پایت می‌شکند، باید ده میلیون پول بدهی و عمل کنی و امثال ذلک، این کارها انجام نشود آنچه که باید برایت در قلبت پیدا شود را آن را چه می‌کنی؟ اینکه پیدا نمی‌شود، آن مطالب که برایت پیدا نمی‌شود، همین مقدار گشتی و یک نفر را پیدا کردی و تمام شد؟! لذا بر عهده فقیه است آنچه که به صلاح مکلف است آن را به او القاء کند و به او بگوید حالا خواه مکلف انجام بدهد و خواه انجام ندهد. دیگر بر عهده فقیه نیست. اما فقیه صلاح را باید برای مکلف بگوید. این مطلب را در پاورقی‌هایی که در اجتهاد و تقلید مرحوم آقا داشتم روی این قضیه خیلی تأکید کردم که فقیه باید بداند که حیات و ممات مکلف به دست اوست، سعادت و خسران مکلف در ید اوست، نباید کاری انجام بدهد که از رسیدن و وصول به آن توفیق عظیم و نعمت عظمی محروم بماند.

وگرنه اگر آن طرف مکلف بگوید که جناب فقیه، شما چرا به من نگفتی اگر می‌گفتی من انجام می‌دادم چرا مرا محروم کردی؟ شما گفتی این جور می‌شود و آن جور نمی‌شود. حالا کمترش بهتر است، هم می‌شود این جور انجام داد و هم حج بلدی می‌شود انجام داد، حج میقاتی می‌شود انجام داد. آن طرفش را انجام می‌دهیم آن بهتر است، آقای فقیه تو باید به من می‌گفتی که آقا آنچه که گیرت می‌آید

در حج بلدی است نه در حج میقاتی. اگر هم در حج میقاتی یکی را پیدا می‌کردی آن مبلغی را که باید بدهی آن مبلغ را صرف فقرا می‌کردی، صرف امور خیر می‌کردی و از جیبت می‌دادی. یکی می‌گوید آقا من حج میقاتی انجام می‌دهم خب تو حج میقاتی انجام می‌دهی به خاطر پولش انجام بده خرج طیاره و امثال ذلک تا آنجا را به فقرا می‌دادی برای اشخاص دیگر می‌دادی که آن مقدار اگر از جیبت خرج شده باشد خدا خوشش می‌آید و این جور خدا دوست دارد. این جور خدا دوست دارد که تو از جیبت دادی. پس بنابراین، این مسأله در اینجا هست، در روایات هم همین هست، اشکالی ندارد، بر اینکه انسان حج را به عنوان حج میقاتی انجام بدهد و از او رفع تکلیف شود، همین طور برای کسی که وارث متوفایی است که بر ذمه آن متوفی حج است این هم به همین کیفیت می‌تواند حج بلدی بگیرد و می‌تواند حج میقاتی بگیرد، و حتی اگر میزان میراث به اندازه حج بلدی نبود بلکه به هر مقدار از حج میقاتی بود واجب است بر ورثه که حج میقاتی برای این شخص بگیرند. اشکال ندارد وقتی ندارد، ندارند و آن دیگر مسأله دیگری است.

این مسأله مربوط به حج است، در این زمینه مسائل دیگری هم ممکن است مطرح شود، مثلاً اگر بر ذمه متوفی خمس باشد، آیا بر ورثه واجب است که دفع خمس کنند؟ یا نه آن متوفی بر عهده‌اش بوده این خمس ارتباطی به اینها ندارد. و یا اینکه بر ذمه متوفی دینی هست، آیا بر ورثه، واجب است که دفع دین کنند یا نه، یا موارد دیگری که اتفاقاً خیلی این قضیه مورد ابتلا است، ممکن است وصی عمل به وصیت نکند و وصی خودش انجام ندهد اما بقیه ورثه قادر هستند بر اینکه دفع مال بکنند آیا بر آنها واجب است یا نه؟ یا اینکه متوفی یک دینی نسبت به شخصی دارد، یعنی یک پولی قرض داده و دینی نسبت به شخصی دارد، آن شخص می‌بیند که این ورثه اهل اداء خمس نیستند، یا اهل اداء این دین نیستند، آیا خود او می‌تواند دین فرد دیگری را ادا کند بدون اینکه به ورثه اطلاع بدهد که پدر شما در زمان حیاتش این مقدار نسبت به او مدیون بوده است؟ اگر بدانند پول را به ورثه بدهد ورثه این پول را بالا می‌کشند و به آن مدین نمی‌دهند. آیا از نظر شرعی وظیفه او این است که بدهد و اشکالی ندارد یا اینکه...؟

و همین طور نسبت به خمس، نسبت به زکات، نسبت به سایر موارد دیگر فرض کنید که یک مالی را از آن متوفی استیجار کرده است و الان صاحب اختیار این مال هست و این مال مستاجر را عوض از خمسی که می‌داند بر عهده متوفی است می‌دهد چون اگر ورثه که اهل خمس نیستند می‌گویند آقا پول را به چه کسی می‌خواهی بدهی؟ بده به من. این مدیون آیا می‌تواند آن پول را بدهد یا نه؟ دیگر باید فقها

نظر بدهند که می‌شود یا نه؟ دلیل بر شدن چیست؟ دلیل این است که پیش از آنچه که این مال در ملک متوفی قرار می‌گیرد حق الله نسبت به این مال تعلق گرفته است یا حق الناس نسبت به آن مال تعلق گرفته است؟ فقط ورثه یا وصی در آنجا مکلف به اداء دین است. نه اینکه آن دین پس از موت و پس از وفات به متوفی، تعلق می‌گیرد؛ کانه من اول الامر این دین داخل در ملک متوفی نبوده تا اینکه متوفی بخواهد نسبت به آن اظهار نظر کند و بعد هم ورثه نسبت به مال منتقله از متوفی بخواهند دخالت کنند، یعنی آیا اول ورثه مالک آن اموال منتقله می‌شوند و بعد حکم شرعی بر اخراج آن دین تعلق می‌گیرد یا اخراج خمس تعلق می‌گیرد، یا اخراج زکات و امثال ذلک تعلق می‌گیرد؟ از اول امر این مال اصلاً داخل در ملک ورثه نمی‌شود تا اینکه این را آنها بخواهند. وقتی انسان ببیند که این ورثه اهلش نیستند از باب ولایت مؤمنین می‌تواند آن دین و یا خمس و زکات را انجام بدهد. **وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ ... (الأنفال، ۴۱)** این مسأله هم مسأله‌ای است که خیلی مبتلا به دارد.

از ابتدا این مال در ملک شما نمی‌آید که شما بخواهید خارجش بکنید یا نکنید، وقتی که شما یک ربیحه به دست می‌آورید و یا وقتی که معدنی را کشف می‌کنید، وقتی که تجارتنی را کسب می‌کنید، یک پنجمش از اول اصلاً ملک شما نیست. فرض کنید که شما دو تا یا یک شریک دیگر دارید ارباحی که به دست می‌آورید از یک قران گرفته تا هر رقم دیگری می‌خواهد باشد به مجرد تحصیل ربح از همان اول نصف شد، نصفش رفت در ملک شریک، شما دیگر مالک نصف ربح نیستید، توجه کردید؟ نه اینکه نصفش آمد در ملک شما بعد از ملک شما رفت در ملک شریک، از آن اول که ربح آمد نصفش رفت.

یا فرض کنید وقتی از آن اول شخص به گنجی رسید در آن هفت مورد نسبت به تعلق خمس، یا نسبت به زکات و امثال ذلک، از همان ابتدا نصفش رفت در ملک شریک پس اصلاً مالک نشده تا اینکه بخواهد بعداً نصف کند، بله از نظر شرعی وجوب تعلق می‌گیرد به صاحب المال آن باید دفع الله را بکند، دفع متعلق برای وجوب است. فرض کنید مالی دست شخصی است باید به او بدهد، وقتی که یک مالی در خانه شماست و کسی غیر از شما نیست شما باید به شخص بدهید آخر اگر ندهید این مال غصبی می‌شود. این مسأله به همین کیفیت است. لذا «فان لله» این لام؛ لام تعلق ملکیت است، یعنی ملکیت این مال از اول «لله» است، ملکیت این از اول للفقر است. همین طور هلم جراً. پس بنابراین در این مسأله هم به همین کیفیت هست. اگر شخصی مالی دارد و از این شخص قرض دارد و آن شخص فوت می‌کند و می‌داند حج انجام نداده است و ورثه او اهل اداء حج نیستند، واجب است بر او که مال را از طرف او حج انجام بدهد و نباید به ورثه بدهد چون ورثه اهل حج نیستند. همان طوری که نسبت به خمس، مسأله

به این کیفیت است نسبت به زکات به این کیفیت است نسبت به انجام حج و اداء فریضه حج از بلد خود آن شخص می‌تواند آن مال را خرج کند و هیچ اطلاع هم به ورثه ندهد چون اگر بگوید در دسر درست می‌شود. آن پولی که برای رفیقش هست بر ذمه اوست که از طرف آن متوفی بدهد و حج برای او انجام شود. اینجا ورثه هیچ‌گونه حقی نسبت به آن مایملک متوفی ندارند؛ چون قبل از تعلق آن حق، حق الله و حق الناس نسبت به آنها تعلق گرفته است، وقتی حق الله و حق الناس اداء شد آن وقت در مابقی مال، ورثه نسبت به آن مال تعلق پیدا خواهند کرد.

پس بنابراین ماحصل این بحث این بود کسی که حجی بر ذمه‌اش هست و نتواند انجام بدهد، می‌تواند حج را به عنوان حج نیابی چه در زمان حیات چه در زمان وفات، هم حج بلدی انجام بدهد و هم حج میقاتی انجام بدهد، یعنی نیابت را نیابت میقاتی بگیرد. همین‌طور نسبت به سایر آن امور هم این شخص می‌تواند بدون اطلاع به وراثت و بدون اطلاع بر وصی، خود او از طرف آن متوفی قیام به آن فرائض بکند در صورتی که بداند و علم داشته باشد که وصی قائم به این فرائض و این حقوق نخواهد بود.

سؤال: کسی در زمان خودش اهل خمس نبوده آیا می‌تواند کسی که پولی از متوفی در اختیارش هست به جای متوفی خمسش را بدهد؟
جواب: بله می‌شود.

سؤال: بدون اطلاع وراثت؟

جواب: بله، اگر بداند که اهل خمس نیستند باید بپردازد. گرچه نسبت به حسن و قبح فاعلی او گیر دارد، اما چون در این قضیه حکم به خود آن فعل تعلق می‌گیرد لذا بایستی خود آن شخص قیام کند. ببینید چون این مسأله بر ذمه او هست این پولی که الان می‌خواهد به ورثه بدهد این پول به چه عنوان است؟ این پول به ورثه تعلق نمی‌گیرد اگر بداند و یا احتمال بدهد که ورثه این را انجام نمی‌دهند و شما بدانید که ورثه این پول را اگر بگیرند در دریا می‌ریزند. برای شما حرام است این پول را بدهید. فرض کنید که یک بچه، که هنوز به حد بلوغ نرسیده و پولی از پدرش باقی مانده است، آیا می‌تواند پول را به این بچه بدهد؟ نمی‌تواند. در آیه قرآن می‌فرماید: **وَ اِبْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ اِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَاِنْ اَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا اِلَيْهِمْ اَمْوَالَهُمْ ... ﴿النساء، ۶﴾** این آیه هم همین را می‌خواهد بگوید. یعنی بر شما حرام است که پول را به وراثت بپردازید. باید پول را نگه دارید و صرف مصالح این بچه بایستی بکنید. وقتی که شما پول را به وراثت بدهند در حالی که این پول تعلق به خدا گرفته است اینها این پول را در واقع دارند از بین

می‌برند. و شما کار حرامی انجام داده‌اید. شما بایستی که بگردید یک نفر را پیدا کنید منتهی نه اینکه به زحمت بیفتید. به یک حاجی بگویید: آقا شما حج می‌روی اگر می‌روی این پول را بگیر و به حج برو. و خیلی از این مسائل اتفاق می‌افتد. در یک جا بودیم که شخصی می‌گفت: شخصی در آلمان فوت کرده بود نصرانی بود و مسلمان شده بود. در آنجا بعد از فوت ورثه جنازه را می‌گیرند و تشریح و تکه تکه و مثله می‌کنند و پول درمی‌آورند. توجه کردید؟ آن وقت این میت در آن مسجدی که بود مسلمان‌ها آمدند و جلوگیری کردند. ورثه رفتند شکایت کردند که اینها برخلاف قانون عمل می‌کنند، دادگاه آنجا پذیرفت و گفت چون این میت مسلمان شده بود دیگر شما نمی‌توانید یک همچین حکمی بکنید. و میت هم چون وصیت کرده بود بر اینکه در قبرستان مسلمان‌ها دفن شود لذا دادگاه حکم به نفع هیئت اسلامی در همان هامبورگ کرد. یک موردی که خود بنده در جریانش هستم که در زمان شاه اتفاق افتاده بود. حالا آیا همان هیئت می‌تواند این مسلمان را تحویل وراثت بدهد؟ نمی‌توانند؛ چون میت را می‌برند و تکه تکه و تشریح می‌کنند. این کار حرام است و وراثت نمی‌تواند این کار را بکند. هر چیزی که ورثه بخواهند که نباید انجام بدهند.

اللهم صلی علی محمد و آل محمد